

## ماہنامہ کافین بوکلے

شماره ۲۴

هر چه خوش آید  
لطفاً پیش آید  
بهار مبارک

۶ فروردین ۱۴۰۱ / شماره ۲۴

ماہنامہ فرہنگی و هنری کافین بوکلے

caffeinebookly.com

کافین بوکلے

لغت نامہ

«مفصلاً ۴»

بہ یاد فروغ

«مفصلاً ۳»

بہ قلم

«مفصلاً ۲»

داستانک

(انس)

«مفصلاً ۱»

شعران آسمانی

«مفصلاً ۱۰»

لیلے و جنون

(در راه ملک)

«مفصلاً ۷»

تکلم اے از نمایانم

«مفصلاً ۶»

الحی نامہ

«مفصلاً ۵»

از ہمہ جلو تر باش

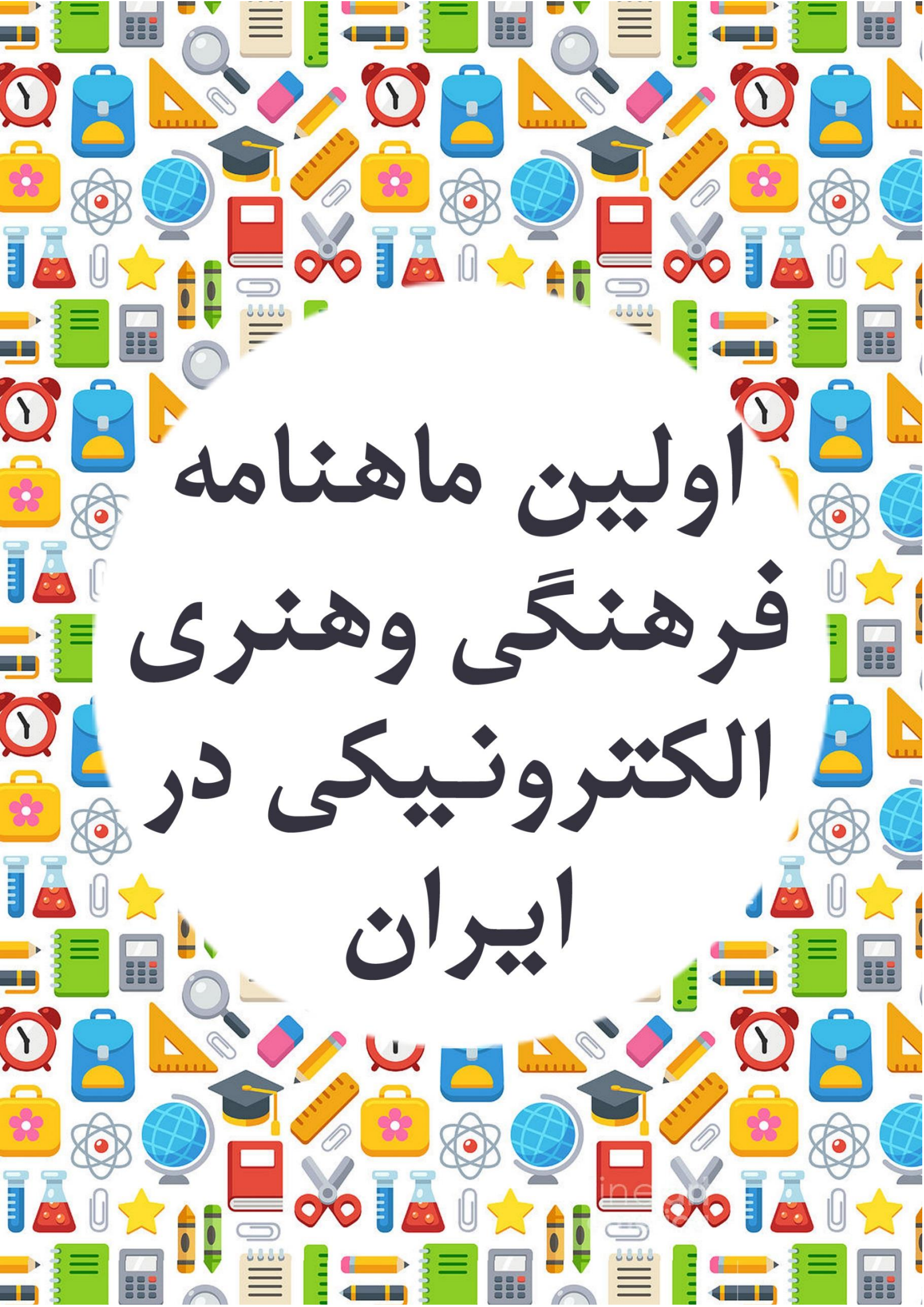
«مفصلاً ۱۵»

سہراب

«مفصلاً ۱۴»

بہ کم خیام

«مفصلاً ۱۳»



# اولین ماهنامه فرهنگی و هنری الکترونیکی در ایران



کانال تلگرام: caffeinebookly



اینستاگرام: caffeinebookly



توییت: caffeinebookly



لینکدین: caffeinebookly

گذر کردیم از این سال به آن سال، دل‌هایمان شکست و دل‌هایمان شاد گشت، بودند آنانی که برایمان از خود عزیز تر ولی حال نقشی از غریبه را نیز در دل ندارند، هستند آنانی که در این لحظه به جمع عزیزان دل اضافه گشته‌اند و در پایان آنانی که بودن و هستند هر روز و هر لحظه در دل‌هایمان خود را عزیز تر و مهربانتر جای کرده‌اند. آغاز بهار، آغاز شکفتن است.

برایتان سالی پر از امید و نشاط آرزو مندیم.

«کافئین بوکلی»



بر تو میمون و مبارک باد هر سالی سه چیز  
روز عید و موسم نوروز و جشن مهرگان

«امیر معزی»

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱

۱

وبگاہ کافین بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافین بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافین بوکلی

caffeinebookly

## الماس

می گویند کشاورزی آفریقایی در مزرعه اش زندگی خوب و خوشی را با همسر و فرزندانش داشت. یک روز شنید که در بخشی از آفریقا معادن الماسی کشف شده اند و مردمی که به آنجا رفته اند، با کشف الماس به ثروتی افسانه ای دست یافته اند.

او که از شنیدن این خبر هیجان زده شده بود، تصمیم گرفت برای کشف معدنی الماس به آنجا برود. بنابراین زن و فرزندانش را به دوستی سپرد و مزرعه اش را فروخت و عازم سفر شد.

او به مدت ده سال آفریقا را زیر پا می گذارد و عاقبت به دنبال بی پولی، تنهایی و یأس و نومیدی خود را در اقیانوس غرق می کند.

اما زارع جدیدی که مزرعه را خریده بود، روزی در کنار رودخانه ای که از وسط مزرعه میگذشت، چشمش به تکه سنگی افتاد که درخشش عجیبی داشت. او سنگ را برداشت و به نزد جواهر سازی برد. مرد جواهر ساز با دیدن سنگ گفت که آن سنگ الماسی است که نمی توان قیمتی بر آن نهاد.

مرد زارع به محلی که سنگ را پیدا کرده بود، رفت و متوجه شد سرتاسر مزرعه پر از سنگهای الماسی است که برای درخشیدن نیاز به تراش و صیقل داشتند.

مرد زارع پیشین بدون آنکه زیر پای خود را نگاه کند، برای کشف الماس تمام آفریقا را زیر پا گذاشته بود، حال آنکه در معدنی از الماس زندگی می کرد!!

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبه

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱

۲

وبگاه کافیئر بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly



از مارکو پرسید: «روزی کہ تمام نشانه‌ها را  
بشناسم، عاقبت خواهم توانست مالک  
امپراطوری خود باشم؟»  
مرد ونیزی پاسخ داد: «عالیجناب، در این فکر  
نباش، آن روز خودت نیز نشانه‌ای خواهی بود در  
میان نشانه‌های دیگر.»

”شهرهای نابدا“

نویسنده: ایتالو کالوینو

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱ھ

۳۳

وبگاه کافیئر بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

بہ یاد فروغ  
برماسہهای ساحل و در سایہهای نخل  
او بوسہها ز چشم و لب من ریودہ است  
آن ماہ دیدہ است کہ من نرم کردہام  
با جادوی محبت خود قلب سنگ او  
آن ماہ دیدہ است کہ لرزیدہ اشک شوق  
در آن دو چشم وحشی و بیگانہ رنگ او





سال سوہ

شمارہ بیست و چہارہ

شنبہ  
۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱ھ

۴

وبگاہ کافیئر بوکلے

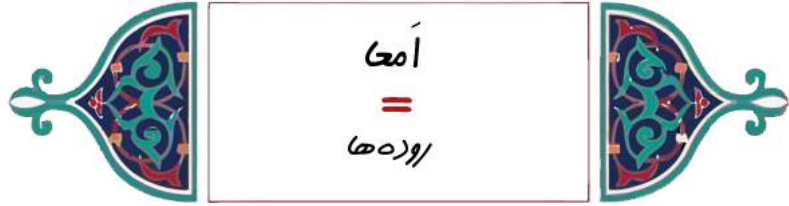
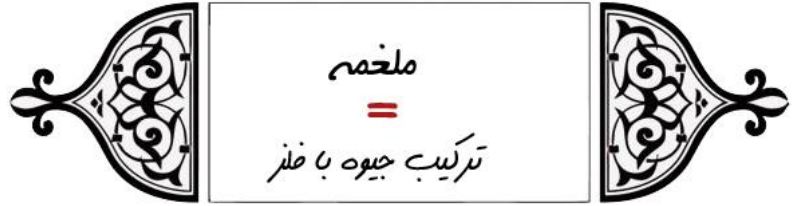
www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly



سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱ھ



وبگاہ کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)



ماہنامہ  
کافیئر بوکلے

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱



وبگاہ کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)

تکہ ای از نمايشنامه

گاہی اوقات باید بگزی و بگذاری و  
بروی.

وقتی میمانی و تحمل میکنی،

از خودت یک احمق میسازی!

مالون میمیرد

نویسنده:

ساموئل بکت

تکہ ای از نمايش

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱

U

وبگاہ کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

وقتی قیس و پدرش به خانہ رسیدند، ہمراہان آنها مجنون را کنار حجرالاسود رساندند. او با شور و شوقی کہ از جسم ضعیف و ناتوان او بعید بود، حلقہ کعبہ را گرفت و از تہ دل فریاد زد:

گویند ز عشق کن جدایی  
این نیست طریق آشنایی  
من قوت ز عشق می پذیرم  
گر میرد عشق من بمیرم  
پرورده عشق شد سرشتم  
جز عشق مباد سرنوشتم  
آن دل کہ بود ز عشق خالی  
سیلاب غمش براند حالی

خدایا، خداوندا، امروز کہ توفیق یافتہام بہ یارت خانہ تو بیایم، از تو می خواہم کاری بکنی کہ در عشق پایدارتر بمانم. از تو می خواہم کاری کنی کہ در این راه تا نثار جان وفادار بمانم. مبادا روزی برسد کہ من حلقہ بندگی این عشق در گوش نداشته باشم. پدرم و دیگران از من خواستہ اند کہ از عشق خویش دست بردارم، ولی تو می دانی کسی کہ قدم بہ دنیای عشق گذاشت، دیگر راه برگشت ندارد؛ کسی کہ طعم درد و رنج عشق را چشید، جدایی از آن برایش غیرممکن است.

تو می دانی کہ من بہ این عشق زندہام و اگر روزی آتش این عشق در دلم خاموش شود، من نیز مردہام. گوشت و پوست من از عشق است. از تو می خواہم کہ هیچ گاہ این عشق را از من نگیری، زیرا می دانم دلی کہ از عشق خالی است، سیلاب غم آن را با خود خواهد برد.

مجنون بعد از گفتن این کلمات، در کنار حجرالاسود با احترام زانو زد و زمین را سجده کرد و در همان حال گفت:

یارب به خدایی خداییت  
و آنکه به کمال پادشاییت  
کز عشق به غایتی رسانم  
کاو ماند اگرچه من نمانم  
از چشمه عشق ده مرا نور  
وین سرمه مکن ز چشم من دور  
گرچه ز شراب عشق مستم  
عاشق تر از این کنم که هستم

خدایا، تو را به بزرگی و عظمت خودت قسم می‌دهم که مرا در عشق به جایی برسان که اگر روزی جسم خاکی من در این دنیا نبود، آوازه عشقم باقی باشد.

خدایا، مرا از چشمه چنان سیراب کن که هرگز تشنه چیز دیگری نشوم. پدر و دیگر بزرگانی که همرا مجنون بودند، از شنیدن دعاها و راز و نیازهای او، تحت متأثر و دل‌آزرده شدند.

می‌داشت پدر به سوی او گوش  
کاین قصه شنید، گشت خاموش  
دانست دلی اسیر دارد  
دردی نه دواپذیر دارد

بعینی به آرامی اشک می‌ریختند. پدر مجنون، دیگر فهمیده بود که این عشق را راه چاره‌ای نیست، پس به خدا توکل کرد و به رضای او تن داد.

مجنون با چنان شور و خلوصی دعا می خواند و به درگاه خدا می نالید که انبوه مردمی که گرداگرد او بودند، هیچ کس نتوانست به مجنون چیزی بگوید و در کار او دخالت کند. وقتی سرانجام از جا برخاست و از کنار حبرالاسود فاصله گرفت، با بی پروایی، خطاب به پدرش گفت:

«می خواهم از همین جا، یکسره به نجد بروم.»

از این حرف قیس، همه فهمیدند که چاره‌ای جز رفتن ندارد و حتی اگر قیس را به زنجیر هم بکشند او به دیار معشوق خواهد رفت. همین که کاروان به مقصد رسید، مجنون راه نجد را در پیش گرفت و چون گردبادی خود را به آنجا رساند.

ماہنامہ  
کافیئر بوکلے

شاعران آسمانی

# شاعران آسمانی

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱ھ

۱۰

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly


نام: اوحدالدین حامد بن ابی الفخر

متخلص: حامد

لقب: اوحد کرمانی



آثار: جام جم، منطق الشعراء، دیوان اشعار

مقبرہ: شونیزیہ «بغداد»




اوحدین کرمانی حدود سال ۵۶۰هـ.ق. در کرمان متولد شد. اوحدین کرمانی زمانی متولد شد که مردم کرمان با شاهزادگان سلجوقی اوضاع آشفته‌ای داشتند. همچنین بین ملک ارسلان و اطرافیان اختلاف به وجود آمده بود. راز توفیق اوحدالدین کرمانی جوشش روحی بود که در غربت به او روی داده بود. او ترک زبان بود، اما زبان فارسی را به شیوایی سخن می‌گفت.


نام او حامد بوده است که در حقیقت اوحدالدین حامد ابن الفجر یا ابوحامد احمد نامند. احتمالاً نام پدرش احمد ملقب به ابوالفجر باشد. او کرمانی است لقب او اوحدالدین و تخلص شعری وی اوحد بود.





تاریخ ولایت او در هیچ مأخذی ذکر نشده است. در شانزده سالگی مادرش او را به دلیل کشتارها و گیر و دارها از کرمان فراری داد. حدود تاریخ تولد او ۵۶۱ و وفاتش در سال ۶۳۵ در بغداد است. محل دفن او نیز در شونیزیه‌ی بغداد است. همسر او دختر شیخ قطب‌الدین ابهری است. او فرزندان هم از زن خود دارد. او کنیز خود را هم به زنی گرفت، از او هم یک دختر دارد. اما او زنی بدخلق بود و بدزبانی می‌کرد. او به شیخ و مهمانش ناسزا می‌گفت. حتی او را کتک می‌زد. او در پاسخ به دوستانش که از او می‌خواستند این زن را طلاق دهد. می‌گفت: در طریق مردان جایز نیست که عذاب را از سرخود دفع کرده و به دیگری تحویل دهند.








اگر من تحمل کنم لازم نیست که خلق را به دست او گرفتار سازم و این مروت نباشد. این زن مدتی بعد مرد. با خریدن این کنیز او با تحمل رفتار و اخلاق او نفس خود را در برابر سختی‌ها آزمود و غرور و تکبر خود را شکست. دختر بزرگ شیخ در جوار شیخ شهاب‌الدین سهروردی تعلیم دید. او بسیار هوشیار و دانا بود. در اواخر عمر با دختر اولش ایمنه خاتون به حجاز سفر کرد و در آن‌جا دختر شیخ به همسری عمادالدین پسر وزیر درآمد. عمادالدین با او به نیکی رفتار نمی‌کرد، او را کتک می‌زد و آزار می‌داد. سرانجام این دو از هم جدا شدند.



ایمنه دیگر بعد از آن ازدواج نکرد و همراه پدر به ریاضت و عبادت مشغول شد. او بعد از وفات پدرش از بغداد به شام رفت. او در عرفان و سلوک شهرتی یافت و لقب «پگست العلما» گرفت او تا نیمه‌ی دوم قرن هفتم زنده بود و در دمشق می‌زیست.



سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبه

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱ھ

۱۳

وبگاه کافئین بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافئین بوکلے

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام  
کافئین بوکلے

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)

ای امده از عالم روحانی نفت  
بیران شده در پنج و چہار و شش و ہفت  
می نوش ندانی ز عجا امده ای  
نوش باش ندانی بعجا خواهی رفت

سال سوم

شماره بیست و چهارم

شنبه

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱

۱۴

وبگاه کافئین بوکلی

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافئین بوکلی

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

کانال تلگرام  
کافئین بوکلی

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

جهان، آلوده‌ی خواب است.  
فرو بسته است وحشت در به روی هر تپش، هر  
بانگ  
چنان که من به روی خویش  
در این خلوت که نقش دلپذیرش نیست  
و دیوارش فرو می‌خواندم در گوش:  
میان این همه انگار  
چه پنهان رنگ‌ها دارد فریب زیست!!  
شب از وحشت گرانبار است.  
جهان آلوده‌ی خواست و من در وهم خود بیدار:  
چه دیگر طرح می‌ریزد فریب زیست  
در این خلوت که حیرت نقش دیوار است??

سال سوہ

شماره بیست و چہارہ

شنبہ

۶ فروردین  
سال ۱۴۰۱



وبگاہ کافیئر بوکلے

[www.caffeinebookly.com](http://www.caffeinebookly.com)

اینستاگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام  
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

”

زندگی به ما اجازه برگشت به گذشته و  
تصحیح خطاها مون رو نمیده.  
اما اجازه میده تا هرروز بهتر از گذشته مون زندگی کنیم.

“